

متن پرسش

باسلام .

توجه به تشکیک در ابعاد شخصیت «شهید» قاسم سلیمانی، با سردار قاسم سلیمانی (زمان حیاتشان) در تورق متون اهل اندیشه و حقیقت جویان تمام اعصار تاریخ متوجه می‌شویم هرکسی در تلاش و جان‌کندن در بیان چیزی است، بسی آشکار و اما به غایت پنهان! شاید اگر، این تجربه اشراقی در نزد هر انسان در خصوص این «گمگشته، آشکار» نبود، در حوزه تحلیل عقل جزوی، تا به امروز بحکم ارتفاع نقیضین، رد شده بود، اما آنچه شاهد آنیم از این حکایت می‌کند که وجه اشتراک امروزه در میان تمام انسان‌ها از کودک و بزرگ و از عام و خاص و از بازاری و دانشگاهی! از انقلابی و ضد انقلابی‌اش! همه و همه... به نوعی این است، ما بدنبال چیزی هستیم، و آن چیزی پنهان است، اما مگر پنهان را می‌شود جست؟ همین سودای جستن است که آشکاری‌اش را آشکار می‌کند، گویی هر چیز که در طلب آنیم فی مدت معلوم، هنر سرپوش گذاشتن بر این طلب «آشکار ناپیدا» را دارد، گویی کودکم نیز از جستن وسیله برای بازی کودکانه‌اش و آنچه یافته برای مدت کوتاهی راضی می‌شود، حس عدم رضایت از این سخن می‌گویم. اما من نیز نمی‌دانم که گفتنم در بیان آنچه می‌خواهم بگویم کافی است؟ بشخصه به نوشته و گفته‌های مدتی قبل خود رجوع می‌کنم و چون می‌خوانم به شنونده و خواننده خود حق می‌دهم نفهمد! من خود نیز بعد مدتی با گفته و نوشته خود بیگانه‌ام، گویی این نوسان پنهانی و آشکاری، چنین حکمی دارد. آنچه برای من در بطن و پوشیدگی است، برای امام عصر، آشکار است، گویی برای ایشان بطن معنی ندارد، هرچیز با باطن در نزد ایشان ظاهر و آشکار است، به دغدغه طاهرزاده‌ها و داوری‌ها می‌نگرم، دغدغه معاصر سازی فلسفه، به عینی سازی دین، به حضور امام همچو خورشید پنهان در پشت ابرها، به فعالیت‌های فرهنگی که پوچ نشده، به نیچه فکرمی‌کنم که به هرکسی که این آشکار را پنهان تر می‌کند یورش می‌برد به مولانا در غزل ۵۸ دیوان شمس به زیبایی سخنش. «رسید آن شه رسید آن شه بیارایید ایوان را / فروبرید ساعدها برای خوب کنعان را» به زنانی که بر زلیخا ایراد می‌کردند، گویا توهم داشتند که وجه پنهان یوسف را آشکار دیده‌اند چیزی نیست! و زلیخا در این مهمانی، طرح مسأله از نو دارد. گویی مدعان آشکاری، نیز چونان زنان مصراند و زلیخا، نماد مبین این وضعیت متضاد. آیا ما نیز ساعد و دست خود را از محو جمال پنهان یوسفی بریده‌ایم؟ یا هنوز در حال ایرادگیری بر زلیخاییم؟ «هلایاران که بخت آمد که ایثار رخت آمد» «سلیمانی به تخت آمد برای عزل شیطان را» «بچه از جا چه می‌آیی؟ چرا بی‌دست و بی‌پایی؟» «نمی‌دانی؟ ز هدهد جو، ره قصر سلیمان را». می‌گوید منتظر چه هستی؟ اگر

نمی‌دانی چرا از هدهد، نمی‌پرسی؟ کجا می‌شود سلیمان را، حقیقت را، شکست شیطان را «با ظاهریت، در عین پنهانیت» اش، یافت؟ کجا می‌شود شیطان معاصر، را دید؟ کجا می‌شود یوسف را دید؟ گویا در این عصر آخرالزمانی «پوشیدگی و آشکاری» در هم تنیده اند! پس چه کنیم؟ که را بنگریم؟ این مراحل کجا با مصداقش آشکار می‌شود؟ مصداق حقیقت چیست؟ کیست؟ هدهد معاصر کیست؟ چه می‌گوید؟ می‌گوید أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ، من به چیزی احاطه دارم که شما بدان احاطه ندارید!! معاصران غرب و شرق امروز سجده می‌کنند اما به شمس سجده دارند! به چیزی نورانی که همه چیزها از آن ارتزاق ظاهری دارد، گزافه نیست بگویم اگر ظهور اسلام نبود اکنون انسان خورشید پرست بود! و گزافه نیست اگر بگویم امروز بشر خورشید پرست است. انسانی که تا دندان خود را مستأصل انرژی کرده البته به خورشید و شمس اینگونه نگاهی دارد حال چه گفت سلیمانی ما در حیاتش؟ راه مبارزه با آمریکا (غرب و شرق و ظلمات و خورشید پرستی) و حمایت از جمهوری اسلامی و مسلمانان تحت ستم استکبار، تحت پرچم «ولی‌فقیه» است. من با عقل ناقص خود می‌دیدم برخی ختاسان سعی داشتند و دارند که مراجع و علما مؤثر در جامعه را با سخنان خود و حالت حق به جانبی به سکوت و ملاحظه بکشانند و گفت «برادران و خواهران! جهان اسلام پیوسته نیازمند رهبری است؛ رهبری متصل و منصوب شرعی و فقهی به معصوم. خوب می‌دانید منزه‌ترین عالم دین که جهان را تکان داد و اسلام را احیا کرد، یعنی خمینی بزرگ و پاک ما، ولایت فقیه را تنها نسخه نجات بخش این امت قرار داد؛ لذا چه شما که به عنوان شیعه به آن اعتقاد دینی دارید و چه شما که به عنوان سنی اعتقاد عقلی دارید، بدانید [باید] به دور از هرگونه اختلاف، برای نجات اسلام خیمه ولایت را رها نکنید. خیمه، خیمه رسول الله است. اساس دشمنی جهان با جمهوری اسلامی، آتش زدن و ویران کردن این خیمه است. دور آن بچرخید. والله والله والله این خیمه اگر آسیب دید، بیت الله الحرام و مدینه حرم رسول الله و نجف، کربلا، کاظمین، سامرا و مشهد باقی نمی‌ماند؛ قرآن آسیب می‌بیند.» بله مصداق ساده این حیرت پیچ در پیچ که هیچ کس نتوانست بگوید را حاج قاسم ها نشان دادند! الگو این است، آنچه ما احاطه نداریم و او دارد، آنکس که قبل‌تر از ماها متوجه خورشید پرستان‌اند. شما سخن بگویید جناب طاهرزاده! شما که زبانتان بحول و خواست الهی قدرت بیان این سهل ممتنع را دارد، شما که ارزش سلیمانی‌ها را گفتید! شما که با فراهم سازی مهمانی «لب المیزان» باعث بریدن دست ما از ظهور این جمال شدید.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: و باز همچنان با هزاران راه نرفته روبرو هستیم تا آرام آرام بیابیم ظاهرگرایی به هر شکلی که باشد نوعی توقف و درجا زدن است، چه ظاهرگرایی مقدسان نادان که در دیروزشان متوقف‌اند و چه ظاهرگرایی غرب‌زدگان که «اکنون زده‌اند» و در امروزشان متوقف می‌باشند؛ هر دوی

آن‌ها نفهمیدند که نمی‌توان دل به زیباییِ یوسف نبست. یوسفی که همه زندگی را زیبا می‌کند و جهان ظاهر را به باطن و جهان باطن را به ظاهر پیوند می‌دهد و این همان «ولایت فقیه» به معنی واقعی آن، که دوست‌داشتنی‌ترین حضور را به ما در این تاریخ عطا می‌کند تا با حضور در «جهانی بین دو جهان» بنا به اشاره جناب‌عالی، متوجه باشیم «سلیمانی به تخت آمد برای عزل شیطان را». و شهید سلیمانی ما این را به خوبی متوجه شد و سلطان دل‌ها گشت.

دوست‌داشتنی‌ترین حضور در دشتی که همچنان باید رفت تا هر لحظه شدت وجود خود را احساس کنیم، و باز همچنان باید رفت تا معنای حضور در آینده مقدسی که با انقلاب اسلامی پیش آمده است را بیش از پیش احساس نماییم. موفق باشید